

ملت - دولت در پدیدار جهانی شدن*

علی فلاحی

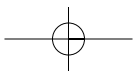
و نفوذ و رسوخ در روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در پهنای مرزهای موجود به هم گره خورده است و نسبت به گذشته از شدت بیشتری برخوردار بوده است. در واقع رابرت هلتن، نویسنده کتاب نیز کانون توجه خود را بیشتر از همین بُعد مرزی در قالب ملت - دولت دیده است، هرچند که از دیگر جنبه های جهانی شدن همچون بُعد اقتصادی و همگونی فرهنگی غافل نمی شود.

هلتن جهانی شدن را یک متغیر مستقل می پندارد که بر متغیر وابسته ای چون ملت-دولت

* . متن حاضر به معرفی و نقد کتاب زیر پرداخته است:

Robert J. Holton, *Globalization and the Nation - State*, (Macmillan, 1998.)

طی یک دهه اخیر و به ویژه پس از پایان جنگ سرد، جهانی شدن به یک پدیده و روند غالب در عرصه روابط بین الملل تبدیل شده است. به جرأت می توان اظهار داشت کمتر متن علمی خارجی وجود دارد که در آن از اصطلاح جهانی شدن یاد نشده باشد. جهانی شدن پدیده ای تک بُعدی نیست، بدین معنا که تنها یک جنبه از موضوعات جهانی همچون اقتصاد را دربرگیرد، بلکه حیطه آن شامل گستره ای از تجارت، سیاست، ورزش، محیط زیست، مُد، موسیقی، حقوق و هویت فرهنگی نیز می شود. در واقع این حس وجود دارد که سرنوشت کلیه بخش های نظام بین الملل در حوزه های مزبور به واسطه پیوندهایی از وابستگی متقابل فراینده



و خدمات تولیدشده از سوی کمپانی‌های جهانی به وسیله مصرف‌کنندگان در هر نقطه‌ای از دنیا خریداری می‌شود.

از منظر وی هدف اصلی از گفتگوی جهانی، بسط آن به حیطة جهان سیاست است. پیش‌بینی سقوط ملت - دولت در مواجهه با جهانی شدن، در کنار آگاهی از رشد نهادهای سیاسی فراملی همچون سازمان ملل متحد و هنجارهای سیاسی فراملی مانند حقوق بشر، شهروندی جهانی، نظم جهانی و جامعه مدنی جهانی است که خود می‌تواند ناشی از تأثیر مهاجرت و ارتباطات جهانی بر ناسیونالیسم و محدودنگری ملی باشد. لذا دغدغه وی تنها پرداختن صرف به روند تغییر نیست، بلکه موضوعاتی است که در حقیقت بر نگرانی‌های سیاسی و اخلاقی پیرامون رفاه بشری، زندگی و جامعه خوب مؤثر هستند. بر این اساس، جهانی شدن بنابر یک رشته ارزش‌ها همچون آزادی و عدالت اجتماعی، استقلال فردی و حاکمیت ملت‌ها نسبت به تعیین سرنوشت خود، امنیت شخصی و حقوق بشر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، هرچند توسعه و پیشرفت‌هایی در زمینه ظهور شرکت‌های چندملیتی یا تلاش در ایجاد مقررات سیاسی فراملی، به واسطه تأثیرات آنها بر الگوهای بی‌عدالتی یا حق تعیین سرنوشت مورد موشکافی واقع شده است. لذا هدف هلتن از نگاشتن کتاب مزبور، شناخت چگونگی و چرایی تأثیرگذاری جهانی شدن بر زندگی بشری و تعیین سلبی یا ایجابی بودن تغییرات مزبور به

تأثیرگذار است. به عبارتی تحولات موجود در چارچوب دولت‌های ملی تابعی از کیفیت فرایند جهانی شدن می‌باشد. در واقع این پرسش مطرح می‌شود که آیا روند جهانی شدن - در صورتی که آن را به عنوان واقعیتهای مسلم بدانیم - منجر به فرسایش حاکمیت دولت‌ها می‌گردد و اقتدار داخلی آنها را در چارچوب واژه حقوقی تعریف شده ملت-دولت به چالش می‌طلبد؟

در واقع پاسخ به آن، نگرانی اصلی نویسنده کتاب را تشکیل می‌دهد، لذا در این رابطه وی موضوعاتی از جمله «نوع درک از جهانی شدن، اقتصاد جهانی، سازمان‌ها، شبکه‌ها، چالش جهانی شدن، وجود یک جامعه سیاسی جهانی، ناسیونالیسم و قومیت، همگونی یا قطب‌بندی فرهنگی» را مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌دهد. هلتن اشاره می‌کند که «اگر بادقت به صدای جهانی شدن گوش دهیم، پیامی که از آن بیرون می‌آید این است که به طور فزاینده‌ای بر هر جنبه‌ای از نهادهای جهانی و فرایندهای تغییر، تأثیر به‌سزایی می‌گذارد». وی سپس با ذکر مشخصه‌های جهانی شدن در بُعد اقتصادی (جریان عمده سرمایه و کار در سطح بین‌المللی، غلبه شرکت‌های چند ملیتی)، بُعد فرهنگی (الگوهای ارتباطات جهانی همچون تکنولوژی نوین الکترونیک، ماهواره‌ها و اینترنت) و کم شدن مسافت یا محدود شدن مرزهای سیاسی اظهار می‌دارد که مؤلفه جغرافیا، از این دید، واژه‌ای مرده محسوب می‌گردد، و دیگر تعبیر «دهکده جهانی» اهمیت دارد که به موجب آن محصولات



عنوان مبنایی برای آگاهی بیشتر از کنش اجتماعی و تعهد سیاسی است.

در بُعد سلبی آن، از منظر برخی، جهانی شدن به معنای تسلط منافع فرهنگی و اقتصادی غرب بر دیگر بخش‌های جهان است. غلبه و تسلط غرب به معنای تداوم نابرابری میان کشورها و مناطق غنی و فقیر است؛ چیزی که از آن به «بی‌نظمی نوین جهانی» تعبیر می‌کنند. به بیان دیگر، جهانی شدن اقتصادی بر مبنای بنیان‌های امپریالیسم فرهنگی قرار دارد. اما از سوی دیگر، عده‌ای جهانی شدن را مثبت

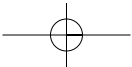
ارزیابی می‌کنند، بدین معنا که نفوذ سرمایه‌داری در هر گوشه‌ای از دنیا این احتمال را به دنبال دارد که کلیه مردم جهان را در بهره‌برداری از محصول تقسیم کار بین‌المللی و اقتصاد جهانی سهیم سازد.

هلتن در مبحث «نوع گفتمان جهانی شدن» ابراز می‌دارد که در پیرامون مانتیغیرات اجتماعی قدرتمند و شاید توقف‌ناپذیر وجود دارد، با این وجود ماهیت دقیق این پدیده سرنوشت‌ساز همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و در نهایت این سؤال را مطرح می‌کند که آیا جهانی شدن یک نیروی توقف‌ناپذیر است که منجر به تخریب یا حاشیه‌سازی ملت-دولت خواهد شد؟

در بخش دوم، تحت عنوان «شناخت جهانی شدن...» به نظریه‌های جهانی شدن از دهه ۱۹۶۰ به بعد و بررسی مفاهیم مربوط به آن می‌پردازد. از منظر تاریخی، جهانی شدن به عنوان یک فرآیند اشاعه درازمدت در پهنه مرزها تعبیر

می‌شود. نقطه نظر تاریخی سبب می‌گردد تا جهانی شدن را چیزی بیشتر از پیروزی غرب بدانیم، چیزی که از آن به نقش کلیدی منابع غربی از تغییر جهانی در قرون اخیر یاد می‌کنیم. موضوع عمده دیگر در این بخش، ماهیت چند وجهی روندهای جهانی شدن است. در این رابطه تأکید بر نوشته‌های «رابرتسون» به ویژه در ابعاد فرهنگی و سیاسی جهانی شدن، بخش عمده‌ای از دغدغه‌های هلتن را تشکیل می‌دهد. در اینجا، آنچه که بیشتر مدنظر قرار می‌گیرد «شعار جهانی فکر کردن» است.

در بخش سوم، وی به بحث «اقتصاد جهانی: سازمان‌ها، شبکه‌ها و ترتیبات نظارتی» می‌پردازد. هلتن پس از اشاره به تمایز میان مفهوم اقتصاد بین‌الملل و اقتصاد فراملی اظهار می‌دارد که اقتصاد بین‌المللی بر حسب تبادل میان اقتصادهای ملی از سوی بازیگران اقتصادی و نهادهای موجود در کشورها تعریف می‌گردد. گسترش تجارت میان اقتصادهای ملی، شاخص کلیدی این روند محسوب می‌شود، هر چند جهانی شدن اقتصادی از این نوع، پدیده‌ای جدید تلقی نمی‌گردد. در واقع، گسترش اقتصاد بین‌المللی در قرون ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ بدین شکل بود که مشخصه آن روندهایی از مهاجرت بین‌المللی تلقی می‌شد. در حالی که مشخصه اقتصاد فراملی که از دهه ۱۹۶۰ آغاز شده بود با این حقیقت بیان می‌شد که نرخ رشد جریان‌های مالی فراملی همچون سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از میزان رشد صادرات سرعت بیشتری



طور کلی و تأثیر ملت-دولت‌های قدرتمند به طور خاص می‌باشد. اما مسئله اساسی این است که اهمیت مقررات جهانی به عنوان یک موضوع بین‌المللی یا بین‌الدولی تا کجا کشیده می‌شود؟ و تا کجا یک چارچوب ناب نظارتی فراملی وجود دارد که صرفاً شکلی از همکاری بین کشوری نمی‌باشد؟ سه نکته اساسی در این رابطه وجود دارد:

۱- ملت-دولت‌ها، بازیگران عمده‌ای در اساس و بنیان و تأمین مالی هیات‌های نظارتی می‌باشند، همچون شرکت ملت-دولت‌ها در سازمان ملل متحد، صندوق بین‌المللی پول یا سازمان تجارت جهانی؛

۲- بسیاری از هیأت‌های مزبور از سازمان‌های بین‌دولتی کارکرد ساده‌تری دارند. حرکت‌های رسمی در ورای بین‌الدول‌گرایی، جایی روی می‌دهد که قدرت مهم نظارتی از دولت‌های ملی به هیأت‌های نظارتی فراملی منتقل شده است. سند این حرکت فراملی در قالب همگرایی اخیر اتحادیه اروپا نمود داشته است. یافته مزبور در نتیجهٔ دوروند بوده است: نخست، گسترش قابل ملاحظه در اقتدار و حاکمیت اتحادیه اروپا در پهنهٔ حیطه‌ای از حوزه‌های سیاست اقتصادی در سه دهه گذشته بوده است. غالب تصمیمات سیاسی هم اکنون در سطح اتحادیه اروپا در موضوعاتی چون سیاست بازرگانی بین‌المللی، سیاست‌های مربوط به مبادله خارجی، کشاورزی، جریان سرمایه و کار و حرکت کالاها و خدمات موجود در اتحادیه اروپا. دوم این که، ماهیت

داشته است. توسعه اقتصاد فراملی همچنین به عنوان یک انتقال نسبی در فعالیت اقتصاد جهانی به جهان توسعه یافته با پیوند سه حوزه مرکزی آمریکا، اروپای غربی (اتحادیه اروپا) و ژاپن دیده شده است. در ادامه، هلتن به نقش مهم شرکت‌های چندملیتی در اقتصاد جهانی می‌پردازد. در این رابطه وی به چهار رهیافت عمومی پیرامون فعالیت‌های این شرکت‌ها اشاره می‌کند:

۱- شرکت‌های چندملیتی به طور فزاینده‌ای در همکاری‌های میان شرکتی یا اتحادیه‌های تجاری استراتژیک شرکت دارند؛

۲- انواع غیررسمی‌تر دیگری از شبکه تجارت جهانی ظهور کرده است که وابسته به پیوندهای خانوادگی و قومیت است تا یک بوروکراسی واحد رسمی؛

۳- اقتصاد جهانی دربرگیرندهٔ یک بخش ضد سرمایه‌داری مهمی است که به میزان زیادی با جنایات سازمان یافته پیوند خورده است؛

۴- تحرک جهانی نیروی کار عمدتاً تحت تسلط تصمیمات سطح کلان غیررسمی از سوی افراد، خانواده‌ها و گروه‌های خویشاوندی قرار دارد.

تأثیر چهار مشخصه مزبور به معنای پیشنهاد مدلی از اقتصاد جهانی براساس شبکه‌ها قرار دارد تا مبتنی بر سازمان. در نهایت وی اشاره می‌کند که یکی از موضوعات کلیدی در کارکرد ترتیبات نظارتی جهانی نقش ملت-دولت‌ها به



اقتدار اتحادیه اروپا، شامل مؤلفه‌های مهم و رو به رشدی از اقتدار حقوقی، اجرایی و قضایی می‌شود. در حالی که ملت‌ها، وظایف اجرایی و قضایی خود را به نهادهای اتحادیه اروپا واگذار می‌کنند. در حالی که بین‌الدول‌گرایی همچنان امری سرنوشت‌ساز و حیاتی برای کارکرد اتحادیه اروپا باقی می‌ماند، این مورد وجود دارد که دول عضو اتحادیه اروپا، دیگر مراکز صرف قدرت درون مرزهای خود نمی‌باشند. در واقع اتحادیه اروپا، نمونه برجسته‌ای از ترتیبات اقتصادی نظارتی فراملی با حرکت به فراسوی بین‌الدول‌گرایی محسوب می‌شود تا سازمان‌های جهانی.

در این رابطه، اختلافات موجود در ظرفیت ملت-دولت‌ها در تنظیم تعاملات فرامرزی، زمانی متغیر مهمی محسوب می‌شود که اختلافات موجود در تأثیر و پیامد جهانی شدن بر هریک از ملت‌ها را مدنظر داشته باشیم. در اینجا سه گروه از بازیگران ملی با توجه به ظرفیت‌های متفاوت به لحاظ ثروت، اندازه و جمعیت مدنظر می‌باشد. در گروه اول بازیگران قدرتمندی همچون آمریکا و دیگر کشورهای عضو گروه ۷ قرار دارند که از سطوح بالایی از ظرفیت ملی برای تنظیم و اعمال نفوذ در سازمان‌های نظارتی فراملی چون بانک جهانی و سازمان تجارت جهانی^(۱) برخوردارند، در حالی که در گروه دوم کشورهای چین

اما در دو بخش بعدی، هلتن با طرح پرسش‌هایی از جمله این که آیا کارکردهای اقتصادی نظارتی ملت-دولت به ساختارهای شبه دولت جهانی یا منطقه‌ای قابل تفویض است، و آیا ترکیبی از هیأت‌های نظارتی خصوصی قدرتمند و فراملی دولتی از جمله شرکت‌های چندملیتی، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و اتحادیه اروپا، به معنای پایان حاکمیت اقتصاد ملی می‌باشد، به موشکافی و بحث پیرامون چالش جهانی شدن و پایان حیات ملت - دولت‌ها می‌پردازد. گفته می‌شود که ملت - دولت به سرعت از سوی جهانی شدن اقتصادی منسوخ می‌شود. جریان سرمایه، تکنولوژی، ارتباطات و منافع در پهنه مرزهای ملی غالباً به عنوان مهم‌ترین نشانه از چالش جهانی نسبت به دولت-ملت دیده شده است.

بنگلادش و موزامبیک جای می‌گیرند که از قدرت چانه‌زنی یا ظرفیت نظارتی بسیار کمی و رای استقلال حقوقی رسمی به عنوان یک واحد ملی برخوردارند، بین دو گروه مزبور، گروه سوم است که کشورهایهایی همچون مالزی، اندونزی و برزیل در آن جای می‌گیرند. هلتن، چین را خارج از سه گروه یادشده قرار می‌دهد و براین باور است که چین مدل و الگوی خاص خود را دارد.

دلیل دیگری که هلتن اختلاف میان ملت-دولت‌ها را در رابطه با تأثیر جهانی شدن می‌بیند، آن است که برخی ملت‌ها میزبان شرکت‌های چندملیتی هستند، هر چند که غالباً در این زمره قرار نمی‌گیرند. در واقع، پیوند میان چندملیتی‌ها و صلاحیت ملی ویژه اغلب از گفتگو، تعاملات



فرامرزی و تحرک سرمایه تضعیف می‌شود. نکته مهم میزان نفوذی است که دولت‌ها بر شرکت‌های چند ملیتی در تحدید قدرت آنها

دارند که این امر بسته به میزان ظرفیت کشور متفاوت است. در ادامه هلتن به مسئله حاکمیت می‌پردازد و آن را یک موضوع مجادله و بحث برانگیز در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل می‌خواند. در این رابطه، یکی از مشکلات عمده این است که حاکمیت ملی تحت حمله از سوی جهانی شدن قرار گرفته است و دیگر عصر طلایی کنترل مطلق دولت‌ها بر سرزمین و منابع، مردم و تأثیرات فرهنگی در طول مرزهای خود به سرآمده است. هلتن خود این پیش‌فرض را رد می‌کند و اظهار می‌دارد که کنترل مطلق دولت، امری غیرواقعی و خیالی است، چرا که حاکمیت ملی طی ۳۰۰ سال گذشته همواره مشروط به شناسایی دیگر ملل درون نظام بین‌کشوری بوده است. در صورتی که حاکمیت ملی هرگز مطلق و شرطی نبوده است، لذا ارزیابی این امر لازم است که آیا روند معاصر جهانی شدن، حاکمیت ملی را تضعیف می‌کند و در واقع اگر حاکمیت مطلق وجود نداشته است، پس دقیقاً چه امری از حاکمیت تضعیف می‌شود؟

در پاسخ به پرسش‌های فوق، هلتن به تمایز میان ملت و دولت می‌پردازد و هدف از آن را تأکید بر مسئله دوگانه موجود در ارزیابی آینده ملت-دولت در عصر جهانی شدن قرار می‌دهد. دو مسئله مزبور یکی حفظ حاکمیت

دولت در رابطه با فعالیت اقتصادی فرامرزی و دیگری سلامت ملی مردم یا هویت فرهنگی است. در جای دیگری هلتن اظهار می‌دارد که حاکمیت مطلق ممکن است یک افسانه تاریخی باشد، با این وجود هنوز گفته می‌شود که حاکمیت ملت-دولت به واسطه جهانی شدن روبه تضعیف است. اما وی خود اعتقاد دارد که دولت مستقل و حاکم هرگز به معنای مطلق آن وجود نداشته است. او تنها به ارائه نظریات اندیشمندان علوم سیاسی همچون «هابس» و یا ارائه مصادیق موفق همچون اتحادیه اروپا بسنده نمی‌کند، بلکه خود، رهیافت و راه‌حلی را در این زمینه معرفی می‌کند. در جایی وی اشاره می‌کند که: «برای این که حاکمیت در هر شکلی به بقای خود ادامه دهد، بردولت‌هاست که نهادهایی را که از ظرفیت لازم و کافی برای اقدام و کسب سود برخوردار باشند، باقی گذارند. ظرفیت‌های موجود دربرگیرنده حوزه‌هایی چون قاعده‌مندی اقتصادی، مقررات روابط صنعتی و سیاست مالی تا ترتیبات نهادی ویژه است. اما آنچه که وی به عنوان قلب مصادیق روند جهانی شدن اقتصادی و تأثیر آن بر ملت-دولت‌ها نام می‌برد و بر آن تأکید دارد - همچنان که پیش‌تر بدان اشاره شد - نقش شرکت‌های چندملیتی است، با این تفاوت که در اینجا بیشتر بر نقش منفی شرکت‌ها توجه می‌شود که موجب تضعیف ظرفیت ملت‌ها در تعقیب یا حفظ دولت‌های رفاهی، مبتنی بر



بازتوزیع منابع نسبت به آنهایی هستند که ناتوان از تأمین یک زندگی مناسب از تعاملات بازاری می‌باشند.

در نهایت وی این‌گونه نتیجه می‌گیرد که با این وجود بدیهی است که جهانی که ملت-دولت‌ها در آن ساکن هستند، متغیر است، جهانی شدن منبع عمده‌ای از تغییر و دگرگونی است، و این که بسیاری از جوانب و ابعاد جهانی شدن نقش و روابط ملت-دولت‌ها را نسبت به یکدیگر و دیگر منافع سازمان یافته در نظام سیاسی جهانی اصلاح و تغییر می‌دهد.

چنین تغییراتی ممکن است شامل فرسایش ایده‌آل‌های سنتی حاکمیت مطلق دولت در مرزهای ویژه شود. به‌طور خلاصه می‌توان چالش‌های موجود در قبال حاکمیت دولتی را این‌گونه نشان داد:

۱- اقتصاد جهانی	در قالب	شرکت‌های چندملیتی / بازارهای سرمایه جهانی
۲- هیأت‌های فراملی	در قالب	هیأت‌های اقتصادی نظارتی؛ همچون بانک جهانی، سازمان تجارت جهانی، سازمان ملل متحد، اتحادیه اروپا
۳- حقوق بین‌الملل	در قالب	کنوانسیون‌های حقوقی تأییدشده از سوی دولت‌ها و دادگاه‌های ملی، سازمان ملل و منشورها و کنوانسیون‌های اروپایی
۴- بلوک‌های قدرت و قدرت‌های هژمون	در قالب	ناتو



در حال توسعه می‌باشد.

سؤال اصلی هلتن در این بخش این است که جامعه سیاسی جهانی تا کجا و چه زمانی دولت محور خواهد ماند؟ در پاسخ به طرح پرسش فوق، وی به بحث از بافت جهانی در حال تغییر از فعالیت سیاسی می‌پردازد و باز هم به موضوع وابستگی متقابل جهانی همچون بخش پیشین اشاره می‌کند. در مبحث دیگر وی از بین‌المللی کردن دولت و سازمان ملل صحبت می‌کند و بر این باور است که ملت - دولت معاصر به طور فزاینده‌ای در حیطه‌ای از «اشکال چند جانبه حکومت بین‌المللی» دخالت دارد. با این وجود وی علی‌رغم ضعف سازمان ملل همچنان به عنوان تنها عرصه جهانی برای مبادله آرا و حل و فصل مسائل و بحران‌های جهانی به‌شمار می‌رود. هلتن، مفهوم یک جامعه سیاسی جهانی مبتنی بر ملت‌ها - دولت را که دارای حاکمیت مشروطی می‌باشند، یک بُعد از نظم جهانی معاصر می‌پندارد و مصداق آن را سازمان ملل می‌داند که دارای حیطه گسترده‌ای از موضوعات همچون صلح، امنیت و میانجی‌گری، توسعه اقتصادی، عدالت اجتماعی و حقوق بشر از جمله حقوق زنان و کودکان و محیط زیست است و در نهایت وی به مفهوم‌سازی از سیاست جهانی می‌پردازد.

در بخش ششم، تحت عنوان «ناسیونالیسم و قومیت...» هلتن اشاره می‌کند که در نگاه اول، دو روند غالباً مرتبط در خلاف جهت روند

جهانی شدن حرکت می‌کنند و تأکید آنها بر لزوم مرزها میان گروه‌ها تا جهانی واحد بدون مرز می‌باشد. وجود مرزها در واقع خط بطلانی بر این ادعا بود که جهانی شدن یک روند توقف‌ناپذیر غالب بر ملل و وفاداری‌های محلی در حال فرسایش است. بحث هلتن در این بخش بیشتر این است که آیا روندهای سیاسی و فرهنگی و نهادها به نسبت روندهای اقتصادی کمتر در معرض جهانی شدن قرار دارند و اگر این‌طور است، چرا باید این‌گونه باشد. وی پس از بررسی نظریه‌های ناسیونالیسم و ملت-دولت و ارائه یک تیپولوژی از روابط میان دولت و ملت به سیاست‌ها و برنامه‌هایی تحت عنوان چند فرهنگ‌گرایی می‌پردازد که در استرالیا، کانادا و آمریکای شمالی ارائه می‌شود، بدین تعبیر که علی‌رغم چنین تمایزاتی از بافت تاریخی و سیاسی، آنها اهمیت مشترکی برای بحث کلی‌تر از قومیت قائل هستند. منطقی که هلتن بر آن تأکید می‌کند این است که فرهنگ در مقام مقایسه با اقتصاد به سختی در معرض جهانی شدن قرار دارد. شاخصی که هلتن مدنظر دارد، ناکامی و ضعف زبان اسپرانتو به عنوان یک زبان بین‌المللی است، لذا به نظر می‌رسد که هیچ نشانه‌ای دال بر وجود همگرایی به سوی یک زبان جهانی وجود ندارد، به جای آن شاهد یک رشته زبان‌های جهانی از جمله انگلیسی، اسپانیایی، فرانسوی، آلمانی و چینی می‌باشیم.

هلتن اظهار می‌دارد آنچه بدیهی نیست این



می باشد که ناسیونالیسم معاصر لزوماً به عنوان واکنشی فی نفسه علیه جهانی شدن دیده شود. به طور کلی تأکید وی تاکنون بر این پیش فرض قرار داشته است که جهانی شدن عاملی بی ثبات کننده، متغیر و حتی تجربه ای تهدید کننده می باشد و این که ناسیونالیسم و قومیت ممکن است تا اندازه ای واکنش متناسبی به چنین مشکلاتی باشند. اما اگر ابعاد جهانی شدن در معنای مثبت آن یا آمیخته با هویت های خرده فرهنگی جهانی درک گردد چه خواهد شد؟ اگر چنین روی دهد، آیا منجر به یک جهان گرایی نوین نخواهد شد؟ اینها موضوعاتی هستند که بخش هفتم به آن می پردازد.

در بخش هفتم تحت عنوان «چه اتفاقی برای فرهنگ می افتد؟...» به موضوعاتی چون همگون سازی، قطب بندی یا پیوندی از هر دو اشاره می شود. در این رابطه گونه های متفاوت از همگون سازی فرهنگی وجود دارد، اما یک استدلال خیلی معروف از بحث همگون سازی این است که جهانی شدن به معنای غربی شدن (غربی سازی) است و این که کارکرد روندهای جهانی در جهت تحمیل امپریالیسم فرهنگی غرب بر جهان غیر غربی است و شکی وجود ندارد که اهمیت جهانی شدن بیشتر در بعد سلبی و منفی آن می باشد. مدل تجربی آن را می توان در آمریکایی کردن فرهنگ جهانی جستجو کرد. در واقع تز آمریکایی سازی بر یک تعداد مؤلفه های کلیدی قرار می گیرد که یکی از آنها تسلط مالکیت آمریکایی بر منابع کلیدی

در نهایت هلتن نتیجه می گیرد که رهیافت پیوندی مانع از خطر همگون سازی و نظریه قطب بندی می شود و این کار را با جلب توجه به سوی اهمیت میان فرهنگ گرایی برای هویت فرهنگی انجام می دهد.

فرجام

به طور کلی با بررسی و ارزیابی کتاب مزبور این نتیجه به دست می آید که با مطالعه جهانی شدن،



غرب به شیوه نوین می‌دانند و به جهانی شدن یاد می‌کنند که به عبارتی حاکی از انفعال در قبال این روند حاکم می‌باشد و از سوی دیگر کشورهای شمال از آن به جهانی سازی خاطر نشان می‌کنند. در هر حال کتاب مزبور با شعار «جهانی حرف زدن و منطقه‌ای عمل کردن» به ارائه اطلاعات وسیعی از منظرهای مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی می‌پردازد و برای اولین بار به یک ارزیابی متعادلی از نقاط قوت و محدودیت‌های روند جهانی شدن اشاره می‌کند. تفاسیری که هلتن در این کتاب ارائه می‌کند جسورانه و مستند است. وی اعتقاد دارد که جهانی شدن یک روند فی‌نفسه غربی نیست و سابقه آن حتی به چند هزار سال پیش بازمی‌گردد، اما در نهایت هلتن می‌پذیرد که ایده آل‌های حاکمیت ملی دیگر در یک جهانی مبتنی بر وابستگی متقابل فزاینده دوامی ندارد. جهانی شدن اگرچه جهان وطن‌گرایی^(۳) را ترغیب می‌کند، اما با این وجود هویت فرهنگی همچنان به واسطه پیوندهای محلی و ملی ملزم شده است.

پانویس‌ها

1. WTO
2. Homogenization, Polarization, Hybridization
3. Cosmopolitanism

چالش‌های عمده‌ای را می‌توان ترسیم کرد که در قالب هنجاری و تحلیلی بیان می‌شود. چالش‌های تحلیلی در سرتاسر این کتاب متمرکز بر حیطه‌ای از برداشت‌های اشتباه‌آمیزی هستند که به جهانی شدن ارتباط داده شده‌اند، بدین معنا جهانی شدن یک نیروی صرف همگون‌ساز نیست و حتی به دنبال تخریب تمایزات فرهنگی دولت - ملت‌ها بر اساس قومیت یا نوعی از وابستگی فرهنگی محلی نیست و حتی یک پدیده جدید نیز محسوب نمی‌شود. هدف از نگارش این کتاب البته انکار تأثیرات جهانی شدن بر الگوهای تغییر اجتماعی، ظرفیت ملت‌ها در تصمیم‌گیری برای آینده خود یا توزیع قدرت جهانی و نابرابری و یا غفلت از تشدید روند جهانی شدن طی یک سده اخیر نمی‌باشد. در واقع، چالش تحلیلی عبارت از ایجاد توازن به معنای اهمیت پویا، زمان‌بندی تاریخی و تأثیرات پایای جهانی شدن با معنای محدودیت آن از سوی روندهای ضدجهانی شدن می‌باشد. لذا تأکید کتاب بیشتر بر بُعد تحلیلی آن بوده است تا بُعد هنجاری آن و یا این که به صراحت در این بررسی از آن یاد نشده است.

در نهایت جهانی شدن یکی از نظریه‌های اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تحمیل‌گرا در اواخر قرن بیستم بوده است. حتی نوع تعبیر و مفهوم سازی از این واژه نیز متفاوت می‌باشد، به طوری که کشورهای جنوب به دلیل آن که روند مزبور را تداوم سیاست‌های امپریالیستی